

تغییر ملاک‌های عشق: چالش عشق در رویارویی با مدرنیته

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۱/۲۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۰۳

کد مقاله: ۲۸۸۶۶

اسداله بابایی فرد^۱، محمد طهماسبی نادری چگنی^۲

چکیده

در جهان قبل از انقلاب صنعتی، عشق به مثابه تابویی در مقابل ارزش‌ها و هنجارهای جامعه تلقی می‌شد و عامه مردم نه تنها از این حیث نمی‌توانستند عاشق شوند، بلکه درک درستی هم از عشق نداشتند. اما پس از انقلاب صنعتی به علت تغییراتی که این انقلاب به وجود آورد، سطح دستمزد افراد بالاتر رفته و در نتیجه پول برای افراد معنای خاصی پیدا کرد. نتیجه این فرایند دستیابی افراد به سطوحی از رفاه بود که خود نیز منتج به درک عشق و عاشقی شد. پس از انقلاب صنعتی و با رشد شهرنشینی فردیت و آزادی‌های فردی رشدی روزافزون به خود گرفتند، تا جایی که ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی جای خود را به فردیت دادند و در نهایت این فرایند اجازه عاشق شدن را به افراد می‌داد و افراد می‌توانستند برخلاف جوامع قبل از انقلاب صنعتی روابط خود را نه صرفاً بر ازدواج که بر عشق نیز بنا نهند. در این پژوهش با نمونه‌گیری هدفمند سه فیلم غرور و تعصب، ولنتیان غمگین و من قبل از تو مورد بررسی و تحلیل کیفی قرار گرفته شد. نتیجه این تحلیل ادعای مبنی بر تأثیر پول و ثروت بر عاشق شدن را تأیید می‌کند، به شکلی که در دوران اولیه‌ای که عامه نیز می‌توانستند عاشق شوند عشق، یک عشق کامل است، یعنی ویژگی‌های مثلث عشق استرنبرگ را کمابیش و بدون عامل دیگری دارد. اما با فاصله گرفتن از سال‌های اولیه انقلاب صنعتی، ملاک‌های دیگری بر عاشق شدن تحمیل شدند که عبارتند از پول و جذابیت جنسی. بنابراین، برای عاشق شدن و اثبات عشق به معشوق مهم‌ترین راه، روی آوردن به خرید انواع کالاها و خدمات است. اما در ادامه ملاک دیگری نیز بر عاشق شده افزوده می‌شود به نام جذابیت جنسی؛ یعنی فرد برای آن که عاشق شود یا افرادی را عاشق خود کند، باید از نظر جنسی جذابیتی مسحورکننده داشته باشد.

واژگان کلیدی: عشق، انقلاب صنعتی، مصرف‌گرایی، عشق مدرن، مثلث عشق، مدرنیته

۱- دانشیار گروه علوم اجتماعی دانشگاه کاشان (نویسنده‌ی مسئول) babaeifardm@kashanu.ac.ir

۲- کارشناس ارشد مطالعات فرهنگی دانشگاه کاشان

۱- مقدمه

عشق مفهوم دیرینه‌ای است. شاید دیرینگی عشق به چندین هزاره هم برسد. از زمان افلاطون، فیلسوف بزرگ یونان باستان، و چه بسا قبل‌تر از او، تا به امروز بارها و بارها مفهوم عشق مورد توجه اندیشمندان حوزه‌های مختلف علم (فلسفه، علوم اجتماعی و به ویژه روان‌شناسی) و ادیبان و شعرای ملل مختلف قرار گرفته و موضوع و مضمون تفکرات و آثارشان را به خود اختصاص داده است. از اواخر قرن نوزدهم که سینما متولد شد عشق باز هم، به موضوعی مهم و درخور اعتنا، این بار برای فیلم‌سازها، تبدیل شد و آن را بارها از قاب دوربین‌های خود بر روی پرده نقره‌ای سینما منعکس کردند.

با توجه به اهمیتی که این برساخت اجتماعی، یعنی عشق، در سطح زندگی فردی و اجتماعی و در ابعاد مختلف این سطوح دارد، می‌تواند بر مهم‌ترین تصمیمات فرد اثر بگذارد؛ یعنی می‌تواند فرد را به طرف شخصی دیگر کشانده تا حدی که او را به عنوان همسر خود انتخاب کند، یا حتی برعکس، فروکش کردن و از بین رفتن آن می‌تواند باعث جدایی و بروز پدیده‌ای به نام طلاق شود. نتیجه عشق می‌تواند به شکل یک شکست، شکستی عاطفی، بروز یابد. شکست عشقی، مجموعه علائمی هستند که پس از پایان یافتن یک رابطه عاطفی در افراد به وجود می‌آیند. و عملکرد فرد در حوزه‌های مختلف، همچون تحصیلی، اجتماعی و شغلی، را مورد تأثیر منفی خود قرار می‌دهند (یوسفی و همکاران، ۱۳۹۶: ۳). این آثار به قدری قدرتمند هستند که موجب تأثیرات منفی و شدیدی، از جمله افسردگی و احساس ناامنی شدید، می‌شوند (همان).

از طرف دیگر مدرنیته، پدیده‌ای است که سرتاسر زندگی بشر را در همه ابعاد آن و در همه نقاط زمین تحت تأثیر قرار داد و دگرگون کرده است. عشق نیز همچون سایر ابعاد زندگی بشر (نظیر ابعاد اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و ...) از این دگرگونی‌ها در امان نمانده و دستخوش تغییراتی شده است، تغییراتی که البته چندان هم در راستای اعتلای عشق نبوده است. امروزه مصرف‌گرایی بر عشق سایه انداخته و پول به عنصری تعیین‌کننده در عاشق شدن بدل گشته است. همچنین مدرنیته باعث شد فضای پرشور و نشاط و پراز وجدی که عشق برای عاشق و معشوق به ارمغان می‌آورد، جای خود را به رخوت و کرختی بدهد و دنیایی مغموم را برایشان به بار بیاورد و در نهایت آن را به چالش کشیده و از اصالت و خلوص خود دور کند. از این رو، هدف این پژوهش پرداختن به ملاک‌هایی است که در بستر مدرنیته متأخر برای عاشق شدن به وجود آمده است. سوال مهم و اساسی که در این پژوهش مطرح می‌شود این است که: «ملاک‌های عاشق شدن در دوران مدرنیته دچار چه تحولاتی شده است؟»؛ به عبارت دیگر: «مدرنیته چه تأثیری بر عشق گذاشته است؟».

۲- مبانی نظری پژوهش

در این بخش به بررسی برخی از اندیشه‌ها و نظریات متفاوتی که در باره عشق وجود دارد خواهیم پرداخت. با توجه به این که از جمله مهم‌ترین بنیان‌های نظری مطالعات فرهنگی را فمینیسم و مکاتب فمینیستی شکل می‌دهند، از این رو، ابتدا دیدگاه‌های دو نظریه‌پرداز فمینیست، به نام‌های تی‌گریس آتکینسون^۱ و شولامیث فایراستون^۲ را مطرح کرده و سپس دیدگاه‌های آنتونی گیدنز، به عنوان یک جامعه‌شناس سرشناس بریتانیایی، و همچنین دیدگاه‌های رابرت استرنبرگ، روان‌شناس آمریکایی، را به عنوان مبانی و چهارچوب نظری پژوهش ارائه می‌کنیم.

۲-۱- تی‌گریس آتکینسون

دشوار بتوان دیدگاهی افراطی‌تر از دیدگاه آتکینسون درباره عشق جنسی یافت. با این همه، مبنای اسدلال او مقدماتی است که در میان همه فمینیست‌های رادیکال مشترک است. آتکینسون درباره عشق جنسی (که از نظر وی در آینده محو خواهد شد) می‌گوید: شایع‌ترین راه که زنان برای گریز از مصائب ناشی از نقش زنانه و انکار انسانیت‌شان در پیش رو دارند، عشق روان‌پریشانه است. عشق، خیال‌پردازی خوشبختانه‌ای است که در آن قربانی، سرکوبگر ظالم خود را به ناجی خود بدل می‌کند: زن خصومت طبیعی را که نسبت به سرکوبگر خود دارد قلب ماهیت می‌کند و آن را علیه بقایای خود - یعنی آگاهی و شعورش - به کار می‌برد و طرف مقابل را برخلاف خود موجودی صاحب قدرت مطلق می‌بیند (و البته آن مرد تا کنون به هزینه آن زن در چنان مرتبه‌ای هم قرار گرفته است). جمع میان قدرت مرد، دشمنی زن با خود و امید به زندگی‌ای که خویشتن او را توجیه کند (امری که غایت مطلوب تمام موجودات زنده است) نهایتاً به شوق سوزان زن نسبت به زندگی به یغما رفته‌اش - یعنی هویت و خویشتن راستینش - می‌انجامد، و این همان توهم و تلخی ناگوار عشق است. عشق عبارت است از واکنش طبیعی زن قربانی نسبت به مرد تجاوزگر (نراقی، ۱۳۹۰: ۲).

^۱ Ti-Grace Atkinson

^۲ Shulamith Firestone

۲-۲- شولامیث فایرستون

فایرستون برای عشق سالم شرایط خاصی قائل است، که عبارت‌اند از: ۱. دوسویه بودن؛ عشق میان دو انسان هم‌تراز آنها را سرشار و پربار می‌کند... روابط عاشقانه باید متقارن باشد، یعنی مرد و زن هردو باید یکدیگر را به نحوی مشابه یا یکسان دوست داشته باشند... عشق حاصل نمی‌شود مگر آن که فرد برای خود احترام قائل باشد و شأن محبوب خود را به عنوان انسانی آزاد و برابر حرمت بنهد؛ ۲. آسیب‌پذیری، گشودگی و وابستگی متقابل؛ عاشق روحاً به سوی دیگری کامل گشوده می‌شود. در این وضعیت فرد به لحاظ عاطفی کاملاً آسیب‌پذیر می‌شود. فرد نمی‌تواند نسبت به دیگری گشوده باشد (چه رسد به گشودگی کامل)، مگر آن که برای خود احترام قائل باشد. آسیب‌پذیری یعنی این که ما درمی‌یابیم به شخص دیگری نیاز و تمایل داریم؛ همچنین بدان معناست که ما طرف مقابل را به خاطر ارزش منحصر به فردی که برای ما دارد مثل خودمان دوست داریم و قدرش را می‌دانیم. بنابراین، عشق هم خودخواهانه است و هم غیر خودخواهانه، و این وجه عشق ناشی از آن است که ما به آسیب‌پذیری خود وقوف می‌یابیم. در عشق سالم وابستگی به دیگری نه تنها اشکالی ندارد، بلکه لازم و ضروری است (نراقی، ۱۳۹۰: ۴).

۳. ایده‌آل‌سازی: زیبایی و کمال محبوب چه بسا در پس انواع نقاب‌های تدافعی چشم دیگران پنهان باشد، اما بر چشم عاشق آشکار می‌شود. فایرستون تأکید می‌ورزد که آسیب‌پذیری ناشی از عشق به عاشقان این فرصت را می‌دهد که بهترین خود را بر دیگری آشکار کنند؛ به آنها مجال می‌دهد که دست به نوعی ایده‌آل‌سازی بزنند. ایده‌آل‌سازی به معنای مبالغه در صفات محبوب نیست، بیشتر به این معناست که طرفین یکدیگر را همان طور که واقعا هستند قدر می‌دانند... عشق می‌تواند مجالی برای رشد و تکامل مثبت شخصیت افراد نیز فراهم کند. در آمیختگی من‌ها، تبادل خودها؛ عشق میان دو انسان هم‌تراز آنها را سرشار و پربار می‌کند؛ هر یک از آنها خود را از طریق دیگری تکامل می‌بخشد؛ فرد می‌تواند به جای آن که تک و تنها باشد، و در سلول تفرّد خود و صرفاً با باورها و تجربه‌های خویش محبوس بماند، در وجود دیگری مشارکت جوید، و پنجره‌ای رو به سوی جهانی دیگر بگشاید. این گشادگی می‌تواند احساس شادی و خوشبختی عاشق و معشوق را برای مه توضح دهد: عاشقان ولو موقتاً از زیر بار تنهایی که دیگران به دوش می‌کشند، رها می‌شوند (همان: ۴).

۲-۳- آنتونی گیدنز

آنتونی گیدنز، جامعه‌شناس مشهور بریتانیایی، با بررسی سیر تحول مفهوم عشق در غرب، سه دوره اصلی از صورت‌بندی عشق را در متون باختری تشخیص می‌دهد: نخست عشق شورانگیز قرون وسطایی است که از سویی با جنون و گسست از روابط عادی اجتماعی مربوط می‌شود و از سوی دیگر، در قالب عشق عرفانی به مسیح و مریم باکره، اوجی استعلائی پیدا می‌کند. این اشکال عشق اصولاً اموری اشرافی و غیرعامیانه پنداشته می‌شده است، چرا که طرف مادینه باید از تباری اشرافی می‌بود. به این ترتیب، طیف وسیعی از داستان‌های عامیانه قرون وسطایی درباره روابط عاشقانه میان شهسواران و ملکه‌ها و شاهزادگان، از این نوع عشق است. در قرن هجدهم این نوع عشق تغییر ماهیت می‌دهد که گیدنز آن را عشق رمانتیک می‌نامد. از نظر او ظهور عشق رمانتیک، صورت‌بندی مفهوم عشق را در شکلی عام و فراگیر ممکن ساخته است؛ از این رو، عشق اشرافی، استعلائی و افسانه‌وار قرون وسطی با فرا رسیدن سپیده‌دم رمانتیسم در غرب دگرگون گشت و در وضعیتی زمینی و این‌جهانی و فردی تثبیت شد. استفانی کونتز نیز در کتاب *تاریخچه ازدواج: یا عشق چطور بر ازدواج پیروز گشت* (۱۳۸۷) به شکلی دیگر این ادعای گیدنز را تصدیق می‌کند. در سومین دوره، گیدنز از عشق سیال نام می‌برد. عشق سیال، تعهد آمرانه و سخت‌گیرانه عشق رمانتیک را نقض می‌کرد و منکر ضرورت پایداری روابط صمیمانه بود. از دید گیدنز، عشق رمانتیک با وجود شعارهای آرمان‌گرایانه‌ای که درباره زیبایی و ارزشمندی زنان می‌داد، همچنان دیدگاهی مردگرایانه درباره کنش اجتماعی داشت و زنان را عملاً از دایره‌ی تصمیم‌گیری عمومی، حتی در زمینه تنظیم کنش صمیمانه با عشاق، کنار می‌گذاشت. به این ترتیب، عشق سیال را باید محصول جنبش‌های برابری طلب در قلمرو صمیمیت دانست (خلیل‌الهی و برج‌ساز، ۱۳۹۵: ۴-۵).

به گفته‌ی گیدنز، در نگاه نخست بدیهی می‌نماید عشق بیانگر دل‌بستگی فیزیکی و شخصی متقابلی است که دو نفر نسبت به یکدیگر احساس می‌کنند و معمولاً همه ما فکر می‌کنیم که عاشق شدن از احساسات و عواطف عام انسانی ناشی می‌شود؛ بنابراین، کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد که زوجی که عاشق می‌شوند بخواهند زندگی مشترکی را آغاز کنند. اما در واقع عاشق شدن تجربه‌ای نیست که اکثر انسان‌ها داشته باشند. اگوست کنت جامعه‌شناس معروف فرانسوی در کتاب *نظام سیاست اثباتی خود*، عشق را بر عقل و احساس را بر ذهن برتری می‌دهد. او معتقد بود که عشق جهانی حلال همه مسائل زمانه است (شعبی، ۱۳۹۲: ۲۸). نمی‌شود درباره عشق صحبت کرد و از نظریات اندیشمندان حوزه روانشناسی چشم‌پوشی کرد. از این رو، در ذیل به برخی از معتبرترین و جامع‌ترین نظریات با رویکرد روان‌شناسانه درباره عشق اشاره خواهیم کرد.

۲-۴- رابرت استرنبرگ

رابرت استرنبرگ ۱ روان‌شناس معاصر آمریکایی برای عشق یک مدل مثلثی در نظر می‌گیرد که شامل سه ضلع تعهد^۲، صمیمیت^۳ و اشتیاق شدید یا هوس^۴ است. عشق کامل هنگامی رخ می‌دهد که، اولاً هر سه عنصر در آن وجود داشته باشند، ثانیاً بین آن‌ها اعتدالی برقرار باشد. هرگاه این سه عنصر به صورت منفرد یا ترکیب‌های دو به دو ظاهر شوند، عشق و در نتیجه ازدواج ناشی از آن ناقص خواهد بود (استرنبرگ، ۱۹۸۶: ۱۳۵-۱۱۹). ابتدا لازم است تا مفهوم هر یک از سه عنصر یاد شده را تبیین کنیم. ۱. تعهد: شامل مسئولیت‌پذیری و وفاداری و وظیفه‌شناسی است، یعنی این که فرد تا چه حد سعی می‌کند رابطه‌اش را شاداب و باطراوت نگه دارد. تعهد یعنی به رسمیت شناخته شدن کسی توسط فرد دیگری که احساسات صادقانه و دلبستگی به وی دارد. اگر وارد تعهد با کسی می‌شویم تلاش می‌کنیم هر اقدامی را برای باور کردن رابطه انجام دهیم؛

۲. صمیمیت: یعنی نزدیکی در رابطه، اموری که زن و شوهر در آن سه‌مهند، اما فرد دیگری از آن‌ها خبر ندارد. صمیمیت یعنی رازها و تجربه‌های فردی و مشترک. احساس راحت بودن در کنار یار و بیان راحت عقیده‌های طرفین به همدیگر؛ ۳. اشتیاق شدید، هوس یا شهوت: مفهوم این رابطه از نامش پیداست و از نظر روان‌شناسان انرژی‌بخش رابطه زوج است. این اشتیاق در یک رابطه سالم ارزشی فراتر از یک دفع هوس دارد.

اینک به بررسی هر یک از ترکیب‌های تکی و دوتایی و سه تایی در نظریه استرنبرگ می‌پردازیم. الف) فقط صمیمیت: در چنین رابطه‌ای تعهد و جاذبه جنسی وجود ندارند و رابطه فقط بر اساس مهر و دوستی بین دو طرف است؛ از این رو، عملاً چنین رابطه‌ای برای زن و شوهر معنا ندارد. این نوع رابطه که استرنبرگ نام آن را «عشق دوستانه» نهاده است مابین دو دوست اتفاق می‌افتد. ب) فقط اشتیاق شدید یا هوس: این رابطه عشق سودایی نام دارد و رابطه‌ای بی‌پایه و پوچ است و به سرعت از بین می‌رود. گاه به آن عشق در نگاه اول نیز می‌گویند. پ) فقط تعهد: استرنبرگ این نوع عشق را عشق توخالی می‌نامد. در این نوع عشق، مرد یا زن علاقه‌ای به یکدیگر ندارند و فقط به خاطر احساس مسئولیتی که نسبت به زندگی خود یا فرزندان‌شان دارند به رابطه خود ادامه می‌دهند.

ت) تعهد و صمیمیت: این رابطه عشق مشفقانه نام دارد. در این نوع رابطه هوس وجود ندارد. این رابطه در خطر فروپاشی قرار ندارد و زن و شوهر با علاقه و محبت و مسئولیت‌پذیری به زندگی خود ادامه می‌دهند، اگرچه نسبت به هم اشتیاق جنسی ندارند. چنین رابطه‌ای معمولاً نه در زوج‌های جوان که پس از دوران میانسالی رخ می‌دهد. ث) تعهد و هوس: این رابطه عشق کورکورانه نام دارد. این رابطه عذاب‌آور است. مانند زن و شوهری که همدیگر را دوست ندارند و رابطه عاطفی همواره بین آن‌ها سرد است، ولی هرچند یک بار به واسطه غریزه جنسی با هم آشتی می‌کنند و تمایلی کوتاه‌مدت بین آن دو شکل می‌بندد، ولی این صمیمیت به زودی از بین می‌رود و جای خود را به نفرت قبلی می‌دهد. ج) صمیمیت و هوس: این نوع رابطه عشق رمانتیک نام دارد. چنین رابطه‌ای معمولاً بین پسران و دخترانی است که همدیگر را دوست دارند، ولی هنوز ازدواج نکرده‌اند و نمی‌دانند که آیا روزگار به آنها امکان ازدواج می‌دهد یا خیر؟

چ) صمیمیت، تعهد و اشتیاق شدید یا هوس: این رابطه عشق کامل نام دارد و از نظر استرنبرگ رابطه‌ای است که بسیاری از مردم در تلاش و آرزوی رسیدن به آن هستند. آبراهام مازلو روان‌شناس انگلیسی عشق را به دو گروه تقسیم می‌کند: یک نوع عشق، عشق خودخواهانه، تسخیری و حریص است. در این عشق نیازهای برآورده نشده فرد دخیل است، یعنی فرد دیگری را به این دلیل دوست دارد که نیازهایش را ارضا می‌کند. مازلو این عشق را عشق کمبود می‌نامد... از نظر مازلو نوع دیگر عشق، عشق وجودی است؛ عشقی بالغ و فروتن که بر اساس عشق به وجود دیگری بنا می‌شود، باز و خودمختار است، متکی به خویش است و آزادانه ارزانی می‌شود. عشق وجودی بی‌شک ارزشمندتر، بالاتر و باشکوه‌تر از عشق کمبود است (قاسمی نژاد، ۱۳۸۲: ۳). با توجه به این که از نظر نگارنده، دیدگاه استرنبرگ و نظریه مثلث عشقی او، از سایر دیدگاه‌ها کامل‌تر است. از این رو، مبنای نظری کار در این پژوهش، نظریه مثلث عشقی استرنبرگ است.

۳- پیشینه تجربی پژوهش

در باب عشق پژوهش‌های زیادی صورت گرفته و به رشته تحریر درآمده است که اکثر آنها رویکردی روان‌شناسانه دارند، اما می‌توان پژوهش‌هایی هم یافت که بارویکردی جامعه‌شناسانه به تحقیق و پژوهش در باب عشق پرداخته‌اند و در ذیل به برخی از

۱ Robert Sternberg

۲ Commitment

۳ Intimacy

۴ Passion

آنها که در ایران انجام شده‌اند اشاره می‌شود. پژوهشی تحت عنوان برساخت اجتماعی عشق در تجربه زیسته ایرانی: مطالعه موردی دهه ۴۰، ۶۰ و ۸۰ توسط هاله میرمیری به عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد رشته مطالعات فرهنگی، دانشگاه علم و فرهنگ در سال ۱۳۹۰ به انجام رسیده است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهند که تعاریف و تجارب عاشقانه در هر یک از دهه‌های یاد شده هر بار در پس فضای اجتماعی و سیاسی زمانه خود به تأخیر می‌افتد و تحقق نمی‌یابد و از این رو بیش از آن که بخواهد مبتنی بر تفارقاتها ساخته شود، نظر بر شباهت‌ها دارد. این پژوهش نشان می‌دهد که چگونه بستر سیاسی و اجتماعی هر دهه بر تعاریف و تجارب عاشقانه افراد تأثیر می‌گذارد، به گونه‌ای که با وجود تفاوت‌های موجود در تعریف و تجربه هر شخص، میان هر کدام شباهت‌هایی می‌توان یافت؛ هرچند که این شباهت‌های خرد از بیان حقیقت واحد عشق عاجز باشند. در این تحقیق بیان شده است که: عشق در سال‌های بحرانی انقلاب اسلامی، بیشتر حول «شکل‌گیری یک مای جمعی» و سیاسی شکل گرفته است، در حالی که در سال‌های جنگ و ایدئولوژیک شدن فضای جامعه، بیشتر حول «نوستالژی (ما)ی از دست رفته» معنا یافته است، و در دهه‌های اخیر بیشتر به معنای «از دست رفتگی عشق» فهم می‌شود. از این رو، معنای عشق در هر یک از دهه‌های موجود به نحوی از انحاء به تعویق می‌افتد تا دهه‌های بعدی معنای آن را درک کنند. به نظر می‌رسد که این امر ناشی از آن باشد که ازدواج به مثابه تک‌نهاد پاس‌خگو به عشق در جامعه، فرم مناسبی برای تحقق یافتن عشق نباشد.

پژوهشی دیگر تحت عنوان برساخت اجتماعی عشق در تجربه زیسته زنان: بررسی کیفی مسائل و تبعات روابط عاشقانه دختران مجرد تهرانی توسط مهران سهراب زاده و عطیه حمامی انجام شده است. یافته‌های این پژوهش بر مبنای مصاحبه با مشارکت‌کنندگان نشان می‌دهد که تقلیل‌گرایی عاطفی و اهمیت صرف رفع نیاز عاطفی به همراه اهمیت امر ازدواج می‌تواند به شکل‌گیری روابط عاطفی نابرابر و تلقی عشق به مثابه ملجائی عاطفی از دیدگاه زنان منجر شود. پژوهش دیگری با عنوان جوانان و عشق: تأثیر زمینه‌های اجتماعی در مفهوم‌سازی روابط عاشقانه توسط مهشید صفایی (۱۳۹۰) به انجام رسیده است که طی آن به تأثیر زمینه اجتماعی در مفهوم‌سازی روابط عاشقانه از دیدگاه جوانان ۱۹ تا ۳۰ سال شهر تهران پرداخته است. این پژوهش با استفاده از رویکرد نظریه‌پردازی داده‌محور به انجام رسیده است. یافته‌های پژوهش مذکور نشان می‌دهد که دلیل گرایش زنان به روابط عاشقانه مقوله «خطر هدفمند» است، بدین معنا که با افزایش سن ازدواج، جامعه مدام بر اعتبار اجتماعی دختران از طریق ازدواج تأکید می‌کند و به همین دلیل، آنها مجبور به پذیرش خطر ورود به روابط پیش از ازدواج با هدف رسیدن به نتیجه ازدواج می‌شوند.

از دیگر پژوهش‌های انجام گرفته در زمینه عشق پژوهشی است با عنوان تغییرات گفتمان عشق در بستر تحولات اجتماعی: تحلیل گفتمان ترانه‌های پاپ دهه ۵۰ و ۸۰ توسط سمانه کهرابیانی که به عنوان پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی صورت گرفته است. در این پایان‌نامه برای پاسخ به این که چه ادراکی از عشق وجود دارد متن ترانه‌های مردم‌پسند با روش تحلیل گفتمان انتقادی تجزیه و تحلیل شده است. مدل نظری استفاده شده مختصات اجتماعی عشق را به مثابه رابطه اجتماعی بیان می‌کند که عبارتند از: عشق به مثابه امری مدرن که آن را اساس ازدواج می‌داند، عشق به مثابه رابطه میان زن و مرد که از مناسبات توزیع قدرت میان آن دو تأثیر می‌پذیرد و عشق به مثابه منبعی برای لذت که نهادهای اجتماعی سعی در کنترل آن دارند. گفتمان‌های شناسایی شده عبارتند از: گفتمان نفرت و تلافی، شیفتگی و وابستگی، پشیمانی و دلجویی و لذت‌جویی و خوش‌گذرانی.

۴- دگرگونی‌های عشق در دوران مدرن

به نظر می‌رسد روزگاری عشق در میان مردم عادی جاری نبوده است، دقیقاً همان زمانی که فتودال‌ها بودند و کشاورزانی می‌بایست تمام روز را روی زمین‌های فتودال یا ارباب خود کار کنند. دست آخر هم بابت آن همه زحمت یا مقداری آذوقه نصیب‌شان می‌شد یا مقدار بسیار اندکی پول. در آن دوران (دوران فتودالیت)، پول صرفاً برای اقشار اندکی معنا داشت، یعنی فقط فتودال‌ها، اشراف و خانواده‌های سلطنتی بودند که پول در زندگی‌شان معنایی جز تأمین حداقلی معیشت روزانه داشت. آنها از پول استفاده می‌کردند، لباس‌های نو می‌خریدند، سفر می‌کردند و به جاهای مختلف می‌رفتند، زیورآلات و اشیاء زینتی می‌خریدند و خلاصه کلام، رفاه داشتند. اما کشاورزان درست نقطه مقابل اربابان خود قرار داشتند. گاه تا سال‌ها خبری از لباس نو نبود، مسافرت و تفریح که اصلاً وقتش را نداشتند و همچنین پولش را. اگر ذوق و قریحه‌ای بود، زن‌ها و دخترها می‌توانستند با یک سری اشیاء دورریختنی خرده وسایل تزئیناتی درست کنند، اما به پای داشته‌های اربابان نمی‌رسید و باز هم خلاصه کلام، کشاورزان رفاه نداشتند. پس جامعه عملاً دو قطبی بود. قطبی اقلیت که پول و سرمایه و رفاه داشت، در مقابل قطب اکثریت که دقیقاً در نقطه مقابل اقلیت قرار داشتند، یعنی نه پولی، نه سرمایه‌ای و نه رفاهی. قطب اقلیت شامل اشراف و صاحبان زمین و خانواده‌های سلطنتی بودند و قطب اکثریت، توده مردمان عادی و کشاورزان. حال بدیهی به نظر می‌رسد که گروه اول به خاطر داشتن رفاه و همچنین وجود کشاورزان و خادمی که تمامی کارها را برای‌شان انجام می‌دهند، احساس قدرت داشته باشند و همچنین بتوانند با فراغ خاطر روی به خواندن کتاب بیاورند، اشعار شعری مختلف را بخوانند و عاشق شوند.

در طرف مقابل، اما وضعیت چنین نیست. کشاورز باید تمام وقت خود را در طول روز، صرف کار بر روی زمین‌های ارباب خود کند. همان طور که قبلاً اشاره شد، کشاورز رفاه ندارد و تمام هم و غمش تأمین معاش روزانه‌اش است و سهمی هم در قدرت و روابط قدرت با بالادستی‌های خود ندارد. در پایان روز هم که خستگی طاقت‌فرسا بر او غالب شده است؛ پس دیگر جایی برای فراغت خاطر و شعر خواندن و عاشق شدن برایش باقی نمی‌ماند. اما نکته دیگری که در اینجا اشاره به آن ضروری می‌نماید این است که فتودال قدرت داشت، در حالی که کشاورز نداشت. فتودال‌ها یا همان اربابان همواره به کشاورزان توهین کرده و آنها را تحقیر می‌کردند. کشاورز در چشم فتودال خار و زبون به نظر می‌آمد و این وضعیت در ارتباط کلامی و عملی آنها نیز بازتاب می‌یافت. نتیجه این فرایند این شده بود که: «من حق عاشق شدن ندارم. عشق مختص اشراف‌زاده‌ها و فتودال‌هاست، نه ما کشاورزان»، و ترس از فتودال و عواقب ناشی از خشم او که با گذر از نسل‌های متمادی نهادینه شده بود هم مانعی برای جاری شدن عشق در بین مردم عادی شده بود. تحولات سیاسی و اجتماعی، منجر به انقلاب کبیر فرانسو و سپس انقلاب صنعتی شد. مالکان زمین به صاحبان کارخانه و کشاورزان به کارگران آن کارخانه تبدیل شدند. گرچه عملاً آستثمار کشاورزان سابق توسط فتودال‌های سابق در دوران جدید و در شکلی جدید ادامه یافته بود، اما اندک تغییرات (پرداخت حقوق به صورت ماهیانه ولو این که اندک بود، باعث شد تا مردم عادی نیز در سطح خودشان صاحب پول شوند، پول را بشناسند و بتوانند روی دستمزد خود به عنوان سرمایه حساب باز کنند و نه صرفاً ذخیره‌ای برای امرار معاش روزانه). کافی بود تا مردم عادی هم به سطحی (ولو این که حداقلی) از رفاه دست یابند و به خود اجازه بدهند تا درباره عشق فکر کنند و سعی بر شناختن عشق بنمایند. به عبارت دیگر، به آهستگی عشق داشت به ایزه‌ای برای مردم عادی نیز تبدیل می‌شد.

اما شاید نقطه عطف ماجرا اواخر قرن نوزدهم و ابتدای قرن بیستم باشد، یعنی جایی که علم مدیریت به وجود آمد. چهره‌هایی همچون فردریک تیلور (۱۸۸۷)، ماکس وبر (۱۹۱۰) و ... با ارائه نظریاتی در حوزه مدیریت تحولات عظیمی در این حوزه به وجود آوردند. این نظریات و این تلاش‌ها در حوزه مدیریت باعث به وجود آمدن شغل‌ها و رده‌های شغلی شد. حالا دیگر در یک کارخانه صنعتی نه یک نفر صاحب کارخانه و تعدادی کارگر ساده، بلکه رده‌های مختلف شغلی از مدیریت عالی تا کارگر ساده و کارشناسان قسمت‌های مختلف وجود دارند. این که رده‌های شغلی، سیستم حقوق و پاداش و ... به وجود آمدند باعث شد تا رفاه در سطوح مختلفی بین مردم عادی نیز جاری شود. حالا دیگر اقشار مختلف نیروی کار، از کارگر ساده تا کارشناسان و مدیران رده‌های مختلف، هر کدام از سطحی از رفاه بهره می‌برند. این جا و در این مرحله است که توجه به شعر و کتاب و رمان و ادبیات و حتی سینما از سوی اقشار مختلف زیاد می‌شود (چون پول نه به عنوان ابزاری برای امرار معاش روزانه، بلکه به عنوان بخشی از دارایی‌ها که می‌توانند از آن بهره‌های مختلف ببرند، در دسترس مردم قرار گرفته است). از این دوران است که مردم عادی نیز عاشق می‌شوند، بدون ترس از ارباب، فتودال و صاحب کارخانه؛ آنها، بدون توهین و تحقیر، می‌توانند احساسات خود را به معشوق‌شان ابراز بکنند. اما این احساسات چه بودند؟ از چه نوع و چه جنسی بودند؟ بدون شک، آن احساسات و آن عشق، اصیل‌تر از آنچه بودند که امروزه هستند.

بعد از این که انقلاب صنعتی رخ داد، رفاه در میان مردم عادی نیز جاری شد. به دنبال آن عشق هم به میان مردم عادی آمد؛ یعنی مردم هم عاشق می‌شدند و دیگر عشق مختص اشراف‌زاده‌ها و مالکان زمین‌ها نبود. اما عشق در این دوران قطعاً اصیل بود، یعنی آن چه بود که می‌بایست. هنوز تحت تأثیر عقلانی شدن، صنعتی شدن و حتی دسیسه‌های پشت پرده سرمایه‌داری قرار نگرفته بود. یعنی، مطابق نظر استرنبرگ، مثلثی متعادل از صمیمیت، تعهد و هوس یا اشتیاق شدید بود. وقتی که پسری اظهار می‌کرد که عاشق فلان دختر شده است، در برابر آن دختر خود را مسئول می‌دید، به این معنا که در برابر او تعهد داشت، تمام سعی خود را برای شاداب و با طراوت نگه داشتن رابطه‌شان می‌کرد، وفادار و وظیفه‌شناس بود. و برعکس، دختر نیز همین شرایط را در بازی عاشقی می‌پذیرفت و عمل می‌کرد و صمیمیت بین‌شان بود، یعنی رابطه‌شان بسیار نزدیک بود؛ در اموری با یکدیگر سهیم بودند که سایر افراد از آنها بی‌خبر بودند؛ رازها و تجربه‌های فردی مشترکی با هم داشتند و دست آخر هم این اشتیاق شدید یا هوس و شهوت بود که به روابطشان انرژی می‌بخشید.

این وضعیت، یعنی عاشقی اصیل: عاشقی که هنوز تحت تأثیر هیچ نیرویی قرار نگرفته و از مسیر، شکل و قالب و یا ساختار ذاتی خودش خارج نشده است؛ هنوز همانی است که باید. حتی شاید از این حیث که هنوز دستخوش تغییرات نشده بتوان گفت این عشق، عاشقی پاک است. پایدار است و تا پایان عمرشان، طرفین عشق را همراهی می‌کند؛ عاشقی که روزگاری سهل‌تر و آسان‌تر از امروز به دست می‌آمد؛ عاشقی که در گذر زمان، با مدرنیته قرن بیستمی شروع شد و با گذر از آن و دست و پنجه نرم کردن با پست‌مدرنیته قرن بیست و یکم، باز هم، همچون دوران ماقبل انقلاب صنعتی، چیزی افسانه‌ای است که فقط در داستان‌ها و رمان‌ها می‌توان یافت.

همان طور که در مقدمه بحث نیز اشاره شد، بعد از انقلاب صنعتی و به ویژه در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، با ظهور رشته‌های علمی جدید، نظیر مدیریت، تحول عظیمی در صنایع مختلف و همچنین در مشاغل به وجود آمد. حالا دیگر صنایع از شکل قدیمی خود که مالک کارخانه بر تعدادی کارگر نظارت می‌کرد و در نهایت دستمزدی حداقلی به آنها می‌داد، که همان فضای

استثمارگونه فتودالیت را تداعی می‌کرد، خارج شده و شکل جدیدی به خود گرفته بودند. با تلاش‌هایی که ماکس وبر و فردریک تیلور و دیگر اندیشمندان این حوزه انجام دادند، رده‌های شغلی مختلف به وجود آمدند (شاید معتبرترین تقسیم‌بندی به شکل مدیران سطح عالی، مدیران رده میانی و مدیران سطح پایین یا مدیران عملیاتی باشد). از دیگر دستاوردهای این اندیشمندان پیدایش سیستم دستمزد و پاداش و ... است که صاحبان سرمایه را مجاب کرد که برای رسیدن به سود بیشتر باید بهره‌وری کارکنان خود را افزایش دهند و یکی از راهکارهای همین سیستم دستمزد و پاداش بر اساس میزان ساعات‌های کاری کارکنان و نوع شغلشان است. این تغییرات باعث شد تا دستمزدهایی که کارکنان و کارگران دریافت می‌کنند عادلانه‌تر و بیشتر از قبل باشد. همچنین، چون رده‌ها یا سطوح شغلی مختلفی به وجود آمد در نتیجه درآمد هر رده شغلی با دیگری تفاوت داشت. پس افراد به سطوح مختلفی از رفاه دست یافته بودند. درآمد آنها به صورت ماهانه (یا هفتگی) پرداخت می‌شد و معمولاً چیزی بیشتر از مقداری برای امرار معاش روزانه‌شان بود؛ یعنی دستمزدشان علاوه بر این که کفاف مایحتاج زندگی روزمره‌شان را می‌داد کاربردهای دیگری نیز برای‌شان داشت. آنها می‌توانستند مقداری از آن را پس‌انداز کنند، به مسافرت بروند، صرف خریدن لباس یا اشیاء زینتی کنند، به مصاحبت با دوستان‌شان در کافه‌ای دنج بپردازند، برای صرف شام به رستورانی بروند و یا این که دست آخر برای معشوقه‌شان کادویی بخرند. این که پول‌شان را در کدام یک از راه‌ها خرج کنند مهم نیست، مهم این است که پول‌شان را خرج کنند. برای سرمایه‌داری تحمل این قضیه که حقوق و دستمزدی به نیروی کارش بدهد به طوری که مقداری از آن باقی بماند سخت است؛ بنابراین باید راه حلی برای کشیدن آن مقدار پول از جیب نیروی کار پیاده‌سازی کند.

از طرفی عشق پدیده نسبتاً نوظهوری بود که جذابیت‌های فراوان داشت. عاشق خواهان جلب رضایت و توجه معشوق در بالاترین حد و اندازه بود؛ سعی بر نشان دادن و اثبات خود به معشوق داشت. پس عشق یکی از گزینه‌های مناسب بود برای سرمایه‌داری تا با مانور دادن روی آن راهی برای اجرای نقشه‌های خود بیابد. البته این کار چندان هم سخت به نظر نمی‌آمد، چرا که تاریخ راه این کار را نشان می‌داد. ولتاین یا همان روز عشق اولین حربه و دسیسه بود. البته شاید در دوران متقدم‌تر هم آیین و مراسمی برگزار می‌شد، اما در راستای بزرگداشت قدیس والتین بود. به هر حال، ابتدا هدایایی که اهدا می‌شد بین عشاق به شکل گل قرمز (که خود نماد عشق است) و کارت ولتاین بود (ویکی‌پدیا، ۱۳۹۹/۱۲/۲۳) اما نظام سرمایه‌داری که این ظرفیت را به خوبی درک کرد واکنشی به موقع و سریع به آن نشان داد. تولید وسایل و اشیاء مختلف، از انواع عروسک‌های کوچک و بزرگ گرفته تا قلب‌هایی از جنس‌های مختلف و بادبادک‌ها و بالن‌ها و ... و سرانجام تبلیغات گسترده که عاشقان پاک‌باخته را به خریدن آن‌ها به منظور جلب توجه معشوق ترغیب می‌کرد: عاشقی که می‌خواست به وسیله هدیه‌ای، گوشه دنج کافه‌ای یا میز شام رستورانی عشق خود را به معشوق نشان بدهد. این روند در ابتدا از سوی عاشق به معشوق بود. اما هرچه زمان می‌گذشت و اشیاء جدیدتری تولید می‌شد و آزادی بیشتری در برقراری روابط در جوامع به وجود می‌آمد، به‌خصوص آزادی در روابط، عامل بسیار تاثیرگذاری بود در فرایندی که باعث ایجاد توقع در معشوق کرد؛ یعنی حالا دیگر این معشوق است که از عاشق انتظار دارد تا عشقش را به اثبات برساند و نظرش را جلب کند (درست بر عکس حالت اول). از طرفی، راحت‌تر از گذشته از حال و احوال سایر عشاق با خبر می‌شود، حتی گهگاهی خبری داغ و محیرالعقول می‌شنود که طی آن شخصی که عاشق بود برای معشوقه خود فلان هدیه گرانبها را خریده است. بنابراین، اگر هدیه‌ای درخور برای روز ولتاین یا سالگرد تولدش تهیه نکند، او عملاً عاشق نیست و دروغ می‌گوید و فقط در ظاهر اظهار عشق می‌کند، چون اگر عاشقی واقعی بود، به هر طریق ممکن پول به دست می‌آورد تا هدیه‌ای ارزشمند برای معشوقه خود بخرد تا به وسیله آن عشق خود را نشان داده و اثبات کند. فقط از این طریق است که می‌تواند نظر و رضایت معشوق را جلب کند. این فرایند باعث پولی شدن عشق شد. حالا دیگر مثلث عشقی استرنبرگ، به چند ضلعی جدیدی تبدیل شده که بزرگترین ضلع آن را پول تشکیل می‌دهد. البته این که بخواهیم بگویم سرمایه‌داری تماماً و با آگاهی در عشق دستکاری کرد تا به منافع خود برسد، خود جای بحثی طولانی دارد که از حوصله این پژوهش خارج است، اما قطعاً دستاورد دخالت سرمایه‌داری در عشق منتج به این نتیجه شد.

۵- بازتاب عشق در سینما

در این جا نگاهی اجمالی به چند رمان و داستان عاشقانه می‌اندازیم که بعدها به فیلم سینمایی هم تبدیل شده‌اند. در این جا قصد آن داریم تا ببینیم آثار ادبی و سینمایی چگونه وضعیت اجتماعی زمان خود را تصدیق کرده و به رشته تحریر در آورده و ثبت می‌کنند. فیلم‌هایی که بر پایه این رمان‌ها و داستان‌ها ساخته شده‌اند، به بهترین و دقیق‌ترین شکل ممکن بر ادعای ما در مورد رابطه بین رفاه و عشق صحنه می‌گذارند. قبل از شروع بحث نگاهی مختصر خواهیم داشت بر بازتابی عشق و روابط عاشقانه در صنعت سینما و تجاری شدن پدیده عشق و عشق‌ورزی در این صنعت. از سال ۱۸۷۸م که اولین تصاویر متحرک تحت عنوان فیلم تولید شدند تا ۱۹۲۷م فیلم و سینما جنبه تجاری نداشتند، اما بعد از ۱۹۲۷م میلادی بود که به جنبه تجاری سینما پی برده شد و سینما وارد چرخه‌های تجاری شد. فیلم‌های سینمایی یکی پس از دیگری ساخته می‌شدند و در سالن‌های سینما برای عموم به

نمایش گذاشته می‌شدند. وقتی برای اولین بار صحنه‌های معاشقه دو نفر در یک فیلم سینمایی به نمایش گذاشته شد، توجه زیادی را به خود جلب کرد. این روند به شکلی فزاینده ادامه داشت تا کار به جایی رسید که اگر فیلمی حاوی صحنه‌هایی از معاشقه و برقراری رابطه جنسی نبود، چه بسا با استقبال و اقبال چندانی روبه‌رو نمی‌شد. این گونه صحنه‌ها در فیلم‌ها، در کنار برخی سیاست‌ها، نظیر قانونی بودن فعالیت روسپی‌خانه‌ها که با هدف فرونشاندن نیاز جنسی افراد و کاهش مسائل و تبعات ناشی از عدم ارضای جنسی به بار می‌آمدند، و همچنین افراد سودجویی که از این ذاتقه مخاطبین فیلم‌های سینمایی سوء استفاده کردند و فیلم‌هایی را تولید کردند که سراسر نمایش رابطه جنسی بودند که امروزه همه آن را با نام صنعت پورنوگرافیک می‌شناسیم، به عادی‌سازی و تابوشکنی از روابط جنسی منتهی شدند. از طرفی آزادی‌های فردی و اجتماعی‌ای که به طوری فزاینده در گذر زمان در حال افزایش بودند و افزایش اختیاری که افراد بر ابعاد مختلف رفتاری‌شان پیدا می‌کردند باعث شد تا برقراری رابطه جنسی به منظور برطرف کردن نیاز جنسی (که سابقاً توسط ازدواج صورت می‌پذیرفت)، امری عادی و بلکه حقی از حقوق هر فرد به حساب بیاید. همان گونه که پیشتر چگونگی ورود پول به مقوله عشق را توضیح دادیم، با همان سبک و سیاق این بار شهوت و نیاز جنسی است که نیروی محرکه عشق شده است؛ یعنی آتش شهوتی که با شیطنتهای سینماگران جهت افزایش درآمد جرقه خورد و سیاستمداران برای افزایش محبوبیت و مشروعیت‌شان در بین جوامع و سودجویان برای دستیابی به سود و منافع بیشتر آن را شعله‌ور کرده بودند، در پیدایش و ابراز عشق به عامل اصلی بدل گشت، عشقی که اساساً در ذات و اصلتش شهوت هم دیده می‌شد. البته این‌جا هم نمی‌توانیم بگوییم که اینها دسیسه‌هایی برای انحراف عشق از اصالت و خلوص بودند، اما دستاوردهایشان چیزی جز این انحراف نبود. حالا دیگر کسی عاشق دیگری نمی‌شود مگر به هر دلیل شهوتش برانگیخته شود و نیاز جنسی‌اش به حرکت درآید. اگر دو نفری که درگیر رابطه عاشقانه هستند (که پیدایش و برقراری رابطه عاشقانه‌شان به این دلیل است که برای هم جذابیت سکسی دارند، در طول رابطه متوجه این نکته شوند که برای یکدیگر (یا دست کم یکی برای طرف دیگر) جذابیت سکسی ندارند، یا به عبارت دیگر جذابیت سکسی‌شان به پایان رسیده، گویی عشق‌شان به پایان رسیده و در اسرع وقت رابطه را پایان می‌دهند. اساساً در دهه‌های اخیر، به ویژه در قرن بیست و یکم، تأثیر شهوت و برانگیختگی جنسی یا جذابیت سکسی از پول هم پیشی گرفته است.

غرور و تعصب^۱ نام فیلمی است بر پایه رمانی با همین نام به کارگردانی جو رایت^۲، و با بازیگری کیرا ناتالی^۳ به عنوان بازیگر نقش اول زن که در سال ۲۰۰۵ م ساخته شده است. موضوع این فیلم عاشقانه برگرفته و مطابق با رمانی مشهور به همین نام و به نویسندگی جین آستین^۴ در سال ۱۸۱۷ م است. در این داستان ما شاهد عشقی اصیل بین پسر (آقای بینگلی) از خانواده‌ای اشرافی و ثروتمند که شهرت فراوان دارند و دختری (جین) از خانواده‌ای دهقان هستیم. گرچه که ابتدا عمه آقای بینگلی به عنوان بزرگترین عضو خانواده با ماجرای عشق برادرزاده‌اش به دختری دهقان‌زاده و نتیجه این عشق که همانا ازدواج است مخالفت می‌کند، اما در نهایت این عشق است که پیروز عرصه مبارزه شده و به بار می‌نشیند. نکته حائز اهمیت در این داستان - که در قالب فیلم سینمایی درآمد - این است که در رابطه بین آقای بینگلی و جین که طرفین درگیر در عشق هستند، پول یا ثروت، ادا نشی ایفا نمی‌کند، یعنی آقای بینگلی که از خانواده‌ای اشرافی است، عاشق جین از خانواده‌ای کشاورز شده است، بدون در نظر گرفتن جایگاه اقتصادی خانواده او و بدون در نظر گرفتن این اختلاف طبقاتی که مابین‌شان وجود دارد.

در طرف مقابل هم اوضاع این چنین است، یعنی جین، بدون در نظر گرفتن شرایط مالی آقای بینگلی، و این که آقای بینگلی یکی از ثروتمندترین مردان زمانه خودش است، عاشق او می‌شود. حتی در ابتدای امر حس عاشقانه‌ای که نسبت به آقای بینگلی در وجودش احساس می‌کند را سرکوب می‌کند، با این دلیل که او مردی ثروتمند از خانواده‌ای اشراف‌زاده، و خودش دختری است از خانواده‌ای کشاورز که از ثروت و شهرت بی‌بهره مانده است. بنابراین، می‌توانیم ادعا کنیم که عشق بین این دو نفر، عشقی اصیل است که ادا متأثر از پول، مادیات و جایگاه‌های اجتماعی خانواده‌های‌شان نیست. همچنین، به وضوح می‌توان ارکان عشقی که استرنبرگ در نظریه مثلث عشقی‌اش برشمرده (یعنی عشق اصیل) را دید. آقای بینگلی تعهد را در ایستادگی در مقابل خانواده و وفاداری و مسئولیت‌پذیری در مقابل جین به خوبی به نمایش می‌گذارد. برای خوشحالی جین هر کاری می‌کند. حتی بدون اطلاع جین مشکلات خانوادگی او را نیز برطرف می‌کند؛ همه اینها جز مسئولیت‌پذیری و وفاداری به جین و تلاش برای خوشحال کردن او نیست. همچنین، در مشاجره‌ایی که بین او و جین به وجود می‌آید، به اظهار نظر جین درباره خودش گوش می‌دهد. روابطی را با هم تجربه می‌کنند که فقط خودشان از آن مطلع هستند و این همان ضلع دوم مثلث عشق، یعنی صمیمیت است. دست آخر هم جذابیت و زیبایی ظاهری جین که در منطقه‌ای که در آن سکونت دارد زبان‌زد است و به طور ناخودآگاه ضلع سوم، یعنی شهوت یا

۱ *Pride and Prejudice*

۲ *Joe Wright*

۳ *Keira Knightley*

۴ *Jane Austen*

هوس یا اشتیاق شدید را، در وجود آقای بینگلی بیدار می‌کند؛ اما ابداً عشقی که به جین می‌ورزد از سر شهوت نیست. باری، با نگاهی اجمالی به فیلم سینمایی یاد شده، که بر پایه رمانی در قرن نوزدهم ساخته شده است، می‌بینیم که عشق در روزگاری نه چندان دور خالص و اصیل بوده است، حال آن که بعد از گذشت چند دهه و تغییراتی که پیشتر به آن اشاره کردیم، دیگر خبری از این اصالت در عشق نیست. در ادامه خواهیم دید که در اواخر قرن نوزدهم و ورود به قرن بیستم و بعد از، آن عشق دچار چه تحولاتی شده است.

در این جا به نگاهی اجمالی به دو فیلم عاشقانه می‌پردازیم و خواهیم دید که سینما این بار هم ادعاهای مان را در مورد رابطه بین رفاه و عشق تصدیق می‌کند. نخست، فیلمی با نام من پیش از تو^۱ (۲۰۱۶) به کارگردانی تیا شروک^۲ را بررسی می‌کنیم که بر اساس رمانی به همین نام نوشته جوجو مویز^۳ ساخته شده است. ماجرای فیلم به گونه‌ای است که به عشق بین ویل ترینر، پسر یکی از سرمایه‌داران لندن و لوییزیا کلارک دختری از طبقه پایین جامعه که پدری کارگر دارد ختم می‌شود. لوییزیا که با کار کردن خود خرج خانواده را در روزهایی که پدر بیکار است درمی‌آورد، از کار خود در کافه‌ای در اطراف لندن اخراج می‌شود. مؤسسه کارآفرینی، پرستاری از ویل ترینر جوان را که در اثر تصادف قطع نخاع شده به او پیشنهاد می‌کند. لوییزیا هم که شدیداً نیاز مالی دارد بی‌درنگ شغل جدید را می‌پذیرد. ویل ترینر پسری از خانواده‌ای متمول و ثروتمند و لوییزیا کلارک دختری زیبارو و جذاب از خانواده-ای از طبقه کارگر هستند. بعد از گذشتن مدتی از پرستاری کردن از ویل ترینر، لوییزیا کلارک که خود نامزد دارد و اتفاقاً رابطه عاشقانه‌ای هم با هم دارند را نادیده می‌گیرد و عاشق ویل ترینر می‌شود. چرا؟ چون نامزد خودش جوانی عادی مثل سایر جوانان هم طبقه خودش است. دسترسی به منابع مالی ندارد و از شهرت خانوادگی بالایی هم برخوردار نیست. اما، در طرف مقابل، ویل ترینر با وجود این که قطع نخاع شده است، به دلیل ثروت زیادی که دارد و می‌تواند نیازهای مالی لوییزیا و خانواده‌اش را برطرف کند و حتی شغلی را هم برای پدر لوییزیا فراهم می‌کند وجود دارد. او به راحتی جای عشق قبلی را پر می‌کند، چون فردی ثروتمند است. ویل ترینر هم عاشق لوییزیا می‌شود، چون لوییزیا دختری زیبا و جذاب است که می‌تواند هر تماشاگری را برانگیخته کند. ویل ترینر هم که به دلیل شرایط جسمانی‌اش در ماه‌های اخیر رابطه جنسی نداشته است، کم‌کم تحت تأثیر جذابیت لوییزیا قرار می‌گیرد. بعد از مدت کوتاهی ویل ترینر نیز احساس دل بستگی و عشق به لوییزیا پیدا می‌کند. در این فیلم همزمان دو عامل تأثیرگذار در عشق که باعث شدند عشق از اصالت خودش خارج شوند را مشاهده می‌کنیم.

فیلم دوم ولنتاین غمگین^۴ (۲۰۱۰) به کارگردانی درک سیانفرانس است که جلب توجه می‌کند. سیندی و دین زوجی هستند که در این فیلم عاشق یکدیگر می‌شوند. دین در دبیرستان ترک تحصیل کرده و هم اکنون کارگر یک شرکت حمل و نقل است. سیندی هم دانشجوی رشته پزشکی است که از مادر بزرگ پیر و بیمارش مراقبت می‌کند. سرتاسر این عشق با معاشقه و روابط جنسی همراه است. اصلاً شروعهش با جذابیت سکسی که طرفین برای هم دارند همراه است. رابطه داغ آنها تا مدت‌ها پس از ازدواج نیز ادامه دارد، اما کم‌کم روبرو می‌روند، تا جایی که آنها درست در شب ولنتاین تصمیم به جدایی می‌گیرند. مدتی است که بین‌شان اختلافاتی به وجود آمده و این اختلافات باعث بروز اختلافاتی در روابط زناشویی‌شان شده است. دیگر همچون سال‌های گذشته عامل تحریک کننده‌ای برای غریزه جنسی یکدیگر به شمار نمی‌آیند. دین و سیندی، برای این که بتوانند روابطشان را ترمیم کنند و دوباره به روزهای گرم عاشقی‌شان بگردند، تصمیم می‌گیرند که تعطیلات آخر هفته‌شان را به هتلی در ساحل رفته و به تفریح و استراحت بپردازند. اما در این سفر نیز به کرات با هم جر و بحث می‌کنند. هر چقدر که تلاش می‌کنند تا بتوانند در این تعطیلات رابطه زناشویی برقرار کنند، ناکام می‌مانند. گویی دیگر جاذبه و کشش جنسی بین‌شان نیست، و در این حالت است که دیگر عشقی بین یکدیگر مشاهده نمی‌کنند. این وضعیت این برداشت را ایجاد می‌کند که عشقی که بین دین و سیندی بوده، به خاطر جذابیت‌های جنسی بوده و حال که در برقراری رابطه جنسی به مشکل برخورداند و جذابیتی از این حیث برای هم ندارند، دیگر عشقی هم مابین‌شان وجود ندارد و تصمیم می‌گیرند که به زندگی مشترک‌شان خاتمه دهند و از هم جدا شوند.

نتیجه‌گیری پژوهش

عشق برساختی اجتماعی است و مبین وجود کشش و علاقه‌مندی بین دو نفر است. طبق دیدگاه استرنبرگ، عشق کامل، و به نظر نگارندگان، عشق اصیل، دارای سه ویژگی مهم است و باید به طور همزمان و متعادل در روابط عاشقانه وجود داشته باشد. این سه ویژگی عبارتند از تعهد، صمیمیت و اشتیاق یا میل جنسی. در روزگاری نسبتاً دور، و در جوامع سنتی، معمولاً رابطه بین دختر و پسر یا زن و مرد با ازدواج تعیین می‌شد و عشق معمولاً نوعی سرکشی و عصیان در برابر ارزش‌ها و سنت‌های جامعه تلقی می‌شد.

^۱ *Me Before You*

^۲ *Thea Sharrock*

^۳ *Jojo Moyes*

^۴ *Blue Valentine*

گرچه جریان عشق در میان طبقه اقلیت حاکم یا بالای جامعه وجود دارد، اما این جریان در میان طبقه اکثریت محکوم و یا پایین جایی نداشته و معمولاً تابویی است که در مقابل ارزش‌ها، هنجارها و سنت‌ها قرار دارد و باید از آن برحذر بود. بعد از انقلاب صنعتی و تغییر شکل حیات اجتماعی و اقتصادی جوامع مختلف، به طور عمده‌ای فتودال‌ها به سرمایه‌داران و صاحبان کارخانجات صنعتی و کشاورزان به کارگران تبدیل شدند. حالا دیگر کارگران دارای دستمزدهای مدون و معینی بودند که سطحی از رفاه را برای‌شان به ارمغان می‌آورد. هرچه از سال‌های ابتدایی انقلاب صنعتی فاصله می‌گیریم، روند بهبودی وضعیت معیشتی کارگران روند بهتری را به خود می‌گیرد تا جایی با پیدایش رده‌های شغلی مختلف، نیروهای کار به سطوح مختلف شغلی تقسیم می‌شوند. با این کار، افراد متناسب با رده شغلی خود از حقوق و مزایای مختلفی بهره‌مند شدند و نتیجه‌اش دستیابی به سطوح بالاتری از رفاه بود. به هر میزان که رفاه مردم بالاتر می‌رفت، مصرف آثار ادبی و هنری آن‌ها نیز بالاتر می‌رفت. در این دوران شهرنشینی رشد فزاینده‌ای به خود گرفت و فردیت و آزادی‌های فردی جای خانواده و جامعه و ارزش‌ها و سنت‌های کهن را گرفتند. حالا، در عصر صنعتی و مدرن، دیگر مردم عادی نیز می‌توانند عاشق شوند و عشق دیگر تابویی در مقابل ارزش‌ها و هنجارها به حساب نمی‌آید. در این دوران، برخلاف عصر پیش از انقلاب صنعتی، روابط بین دختر و پسر یا زن و مرد دیگر و صرفاً فقط با ازدواج تعیین نمی‌شوند، بلکه عشق نیز در این روابط خودنمایی کرده و حتی می‌توان ادعا کرد که به اولویت اول در این روابط مبدل گشته است. اما نظام سرمایه‌داری که دائماً به فکر کسب سود و منفعت بیشتر و از طریق تولید و فروش هرچه بیشتر کالاها است، با به راه‌اندازی فرهنگ مصرف، یا به عبارتی دیگر، مصرف‌گرایی افراطی، از یک طرف، و خالی کردن جیب کارگران و نیروی کار خود، از طرف دیگر، ملاک و ارزشی را بر فرایند عاشق شدن تحمیل کرد.

سرمایه‌داری که از هر فرصتی برای تبلیغ و فروش کالاهایش استفاده بیشینه را می‌برد، به سراغ عشق و مناسبت‌های مرتبط با عشق رفت و مصرف‌گرایی در این بخش از زندگی افراد را نیز به ملاک و ارزش تبدیل کرد. این فرایند به قدری شدت یافت که برای اثبات عشق، الزاماً باید کالا یا خدمتی که از طرف سرمایه‌داری تولید می‌شود، خرید و مصرف شود. در واقع، معشوق، زمانی عشق عاشق را می‌پذیرد که برایش خرج شود. از کادو و هدایای ولنتاین گرفته تا مناسبت‌های مختلف، نظیر روز تولد و هدایای گاه و بی‌گاه به بهانه پاس‌داشت عشق‌شان. اگر فردی به هر دلیل نتواند چنین مخارجی را متحمل شود نه تنها ادعای عشق‌اش پذیرفته نمی‌شود، بلکه به دروغ‌گویی نیز متهم می‌شود. امروز دیگر خبری از آن عشق کامل یا اصیل گذشته نیست، بلکه مدرنیته و نظام سرمایه‌داری‌اش ملاکی بر عاشق شدن افزوده که عشق با مصرف به اثبات می‌رسد. این آخر ماجرا نیست؛ دولت‌ها و سیستم‌های تحت سیطره نظام سرمایه‌داری برای بالا بردن مشروعیت و مقبولیت در بین توده‌ها، دست به اعطای آزادی‌های فردی گسترده زده‌اند. یکی از نشانه‌های آزادی فردی در مدرنیته، برقراری روابط جنسی آزاد بوده است. در جوامع مدرن قوانینی بر روابط آزاد جنسی وضع شد و فعالیت روسپی‌خانه‌ها نیز تابع قوانینی مشخص، آزاد شد. از طرفی، سینما نیز به عنوان رسانه‌ای نوظهور و محبوب، کم‌کم به نمایش صحنه‌های معاشقه و روابط جنسی روی آورد، تا جایی که اگر در فیلمی حداقلی از این صحنه‌ها وجود نداشته باشد، آن فیلم با اقبالی از طرف مخاطب مواجه نمی‌شود. مجموع این دلایل باعث شد که بعد از مصرف که بر پایه پول استوار است، جذابیت جنسی ملاکی دیگر برای عاشق شدن باشد. قابل ذکر است که جذابیت جنسی تا حد و اندازه‌ای جزء عشق هست، اما جذابیت جنسی که به ملاک عاشق شدن تبدیل شده بی‌حد و مرز بوده و اگر وجود نداشته باشد به طور کامل عشقی وجود نخواهد داشت.

به طور کلی، در این پژوهش برای اثبات ادعاهای مان، سه فیلم سینمایی عاشقانه را بررسی کردیم. فیلم اول با نام غرور و تعصب بود که اصالت عشق را به نمایش گذاشته بود. داستان فیلم به اوایل دوران صنعتی شدن برمی‌گردد، زمانی که ما بر این باوریم عشق ترکیبی متوازن و متعادل از سه عنصر تعهد، صمیمیت و اشتیاق شدید یا هوس است و داستان فیلم هم این ادعا را نشان می‌دهد. اساساً بعد از صنعتی شدن و تغییرات و تحولات ناشی از آن، به ویژه از اواخر قرن نوزدهم به بعد، پول در پیدایش و ابراز عشق خودنمایی کرده و به عاملی مهم در عشق‌ورزی بدل گشته است. همچنین، بعد از گذشتن زمان و گسترده‌تر شدن دستاوردهای مدرنیته، شهوت و برانگیختگی جنسی، که خود یکی از ابعاد عشق اصیل هم به شمار می‌رفت، آن‌چنان برجسته شد که پیدایش و ابراز عشق بیش از هر عامل دیگری، حتی بیشتر از پول، متاثر از آن بود. فیلم دوم با نام من پیش از تو و فیلم سوم با نام ولنتاین غمگین هر دو بر ادعاهای این پژوهش صحنه گذاشتند. در فیلم من قبل از تو نقش پول و توان مالی را در عاشق شدن افراد به وضوح مشاهده می‌کنیم و در فیلم ولنتاین غمگین هم تأثیر و نفوذ جذابیت جنسی بر عاشق شدن و عاشق ماندن نمایانده می‌شود. با توجه به چنین شواهدی، می‌توان گفت در دوران مدرن عشق و عشق‌ورزی با چالش‌های مهمی روبه‌رو شده است: چالش عشق کامل یا اصیل با پول‌پرستی و شهوت‌ورزی، پدیده‌ای که نظام سرمایه‌دارانه هم از آن بهره‌مند شده و آن را پشتیبانی می‌کند.

منابع

۱. خلیل‌اللهی، شهلا؛ غفار برج‌ساز؛ ۱۳۹۵، بررسی عشق در خسرو و شیرین نظامی بر اساس دیدگاه‌های گیدنز، دانینو و ایوانز، پژوهشنامه ادب غنایی دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال ۱۴، شماره ۲۷.
۲. رایت، جو؛ ۲۰۰۵، غرور و تعصب (فیلم سینمایی)، کارگردان: جو رایت، نویسنده: جین آستین.
۳. سهراب زاده، مهران؛ عطیه حمادی؛ ۱۳۹۳، برساخت اجتماعی عشق در تجربه زیسته زنان: بررسی کیفی مسائل و تبعات روابط عاشقانه دختران مجرد تهران، فصلنامه زن در فرهنگ و هنر، سال ۶، شماره ۴.
۴. سیانفرانس، درک؛ ۲۰۱۰، ولتاین غمگین (فیلم سینمایی)، کارگردان: درک سیانفرانس، نویسندگان: درک سیانفرانس، کامی دلاوینچ و جوی کورتیس.
۵. شروک، تیا؛ ۲۰۱۶، من پیش از تو (فیلم سینمایی)، کارگردان: تیا شروک، نویسنده: جوجو مویز.
۶. شیعی، فاطمه؛ ۱۳۹۲، عشق از دیدگاه روان‌شناسی و جامعه‌شناسی، تهران، نشر الکترونیکی کتاب سبز.
۷. صفایی، مهشید؛ ۱۳۹۰، جوانان و عشق: تأثیر زمینه‌های اجتماعی در مفهوم‌سازی روابط عاشقانه، مطالعات زنان، سال ۹، شماره ۲.
۸. قاسمی نژاد، افسر؛ ۱۳۸۲، عشق در روان‌شناسی، فصلنامه آموزه، سال ۴، شماره ۱۸.
۹. کهرابیان، سمانه؛ ۱۳۹۰، تغییرات گفتمان عشق در بستر تحولات اجتماعی: تحلیل گفتمان ترانه‌های پاپ دهه ۵۰ و ۸۰، پایان‌نامه کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران.
۱۰. مجد، امید؛ پروانه مجد؛ ۱۳۹۰، نظریه مثلث عشق استرنبرگ و انطباق آن با عقاید سعدی، زن در فرهنگ و هنر، سال ۲، شماره ۴.
۱۱. میرمیری، هاله؛ ۱۳۹۰، برساخت اجتماعی عشق در تجربه زیسته ایرانی: مطالعه موردی دهه ۴۰، ۶۰ و ۸۰، پایان‌نامه کارشناسی ارشد مطالعات فرهنگی، دانشکده علوم انسانی دانشگاه علم و فرهنگ.
۱۲. نراقی، آرش (مترجم)؛ ۱۳۹۰، درباره آینده عشق: مقالاتی از مارتا نوسباوم، رابرت سالومون، رابرت نوزیک، لارنس تامس، آنت بایر و الیزابت راپاپورت، تهران، نشر نی.
۱۳. ویکی‌پدیا، ۱۳۹۹/۱۲/۲۳، عشق، قابل دسترس در: <https://fa.wikipedia.org/wiki>.
۱۴. یوسفی، ناصر؛ رسول عسگری؛ مجید سلیمانی؛ ۱۳۹۶، پیش‌بینی ضربه عشق و افسردگی بر اساس سبک‌های دلبستگی در دانشجویان دارای شکست عاطفی، دانش و پژوهش در روان‌شناسی، سال ۱۸، شماره ۲.
15. Davis, Deborah; Phillip R Shaver; Michael L. Vernon; 2003, Physical, Emotional, and Behavioral Reactions to Breaking Up: The Roles of Gender, Age, Emotional Involvement, and Attachment Style, Personality and Social Psychology Bulletin, 29 (7), 871-884.
16. Sbarra, David. A; 2006, Predicting the Onset of Emotional Recovery Following Nonmarital Relationship Dissolution: Survival Analyses of Sadness and Anger, Personality and Social Psychology Bulletin, 32 (3), 298-312.
17. Sternberg, Robert Sternberg; 1986, A triangular Theory of Love, Psychological Review, 93(2), 119-135.

